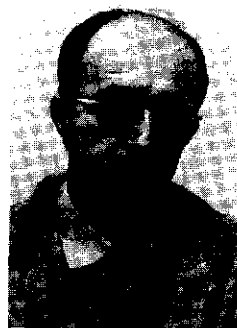




● محمد هاشم اکبریانی



## شاعر ایدئولوژی و آرمان

جهان یک شاعر، جهان یکدست و یکپارچه ای نیست که یک حرف یا ایده از ابتدا تا انتهای زندگی شعری او را رقم بزند. هر شاعر به تناسب موقعیت هایی که در آن قرار می گیرد شعر می سراید. به عبارت دیگر این اندیشه و نگاه هستی شناسانه‌ی شاعر است که به شعر او شکل و هویت می دهد و از آن جا که این اندیشه و نگاه امری ثابت و لاینفک نیست. بنابراین شعر شاعر نیز مراحل مختلفی را طی می کند. او گاه از جهان مطلوب می گوید و گاه از جهان تباه شده، گاه از شکست می گوید و گاه از پیروزی، گاه به درون انسان می رود و گاه به بیرون او توجه می کند... اما همی آنچه گفته شد نباید به این معنا باشد که بتوان در شعر شاعران و یا برخی شاعران وجهی غالب پیدا کرد. گرچه این «وجه»، کم رنگ و پررنگ می شود اما در شعر بسیاری از شاعران نمی میرد و نابود نمی شود.

اگر اخوان را شاعر «شعر شکست» می‌نامند و سهراب را شاعر «شعر عرفانی» یا «شعر دادائیت» درست به دلیل جریان داشتن روحی مستمر در شعرهای آنهاست. گرچه هریک از این شاعران (چه در شکل و چه در مضمون) مراحل مختلفی را طی کرده و امروزشان با دیروزشان تفاوت بسیاری دارد اما این وجه غالب، با فراز و نشیب در شعرشان وجود دارد.

برسیم به شاملو. از این زاویه، شاملو را باید شاعر «شعر ایدئولوژیک» نامید و یا آن چنان که مرسوم است «شاعر آزادی». او گرچه در مقطعی از حیات شاعرانه‌اش با تمام وجود «شعر ایدئولوژیک» می‌سراید و در مقطع دیگر به آن کم توجه می‌شود اما این نوع شعر با همه‌ی پیامدها و تبعاتش او را هیچ‌گاه رها نمی‌کند (و شاید شاعر آن را رها نمی‌کند!) اثبات این که شاملو شاعر ایدئولوژیک است کار سختی نیست. ایدئولوژی، حرکت معطوف به قدرت است و این حرکت یا نفی و انکار قدرت حاکم است و حمایت از مبارزان، و یا تأیید قدرت و انکار مخالفان. شعرهای شاملو تا دهه‌ی شصت شمسی مملو از چنین ویژگی است (نفی قدرت و تمجید از مبارزان) و پس از آن نیز این نگاه بارنگی کمتر راه خود را تا آخرین شعرهای او طی می‌کند. گرچه شاملو شعرهای «عاشقانه» و «هجرائی» هم دارد اما وجه ایدئولوژیک شعرها چنان قدرتمند است که بر دیگر انواع شعرهای او غلبه دارد. درست به دلیل وجود چنین نگاهی در شاملو است که وقتی در اواخر دهه‌ی پنجاه شمسی دست به گزینش شعرهای خود می‌زند تا با صدایش تبدیل به نوار شود، آن نوار نام «کاشفان فروتن شوکران» می‌گیرد که هم نام و هم شعرهای انتخاب شده کاملاً ایدئولوژیک است. همچنین است نوار «سیاه همچون اعماق آفریقا». او حتی وقتی به سراغ ترجمه می‌رود شعرهای «یانیس ریتسوس»، «ویکتور خارا»، «لورکا» و نظایر آن‌ها را ترجمه می‌کند و به نوار می‌کشد. و این‌ها همه شاعران انقلابی و ایدئولوژیک‌اند. شعرهای او در این دوره (تا اواخر دهه‌ی پنجاه) نیز مملو است از اسامی شخصیت‌های ایدئولوژیک ایرانی و جهانی. حتی به سال‌های دهه‌ی هفتاد هم که می‌رسیم شعری «به یاد زنده‌ی جاودان مرتضا کیوان» با عنوان «آن روز در این وادی...» می‌بینیم و همین‌طور شعری به نام «بر کدام جنازه زار می‌زند...؟» که کاملاً ایدئولوژیک هستند.

اما «شعر ایدئولوژیک» چه مشخصاتی دارد و شعر را به کدام سمت و سو می‌کشد؟ اولین و مهم‌ترین ویژگی شعر ایدئولوژیک، «ستیز» با جهان است، اما کدام جهان؟ برخی شاعران با اصل و بنیان جهان درگیر شده و با آن ستیز می‌کنند و متقابلاً برخی ذات هستی را نفی و انکار نکرده و با قبول مشروع دانستن ذات جهان، با عناصر و عواملی که جهان را به تباهی می‌کشاند مبارزه می‌کنند. شاعر ایدئولوژیک از نوع دوم است. او به ارزش‌هایی معتقد است که می‌تواند و باید بر جهان حاکم باشد و به عبارت دیگر او می‌پذیرد که جهان‌پذیرای این ارزش‌های مثبت، می‌تواند باشد. به این اعتبار، جهان از بیخ و بن «پوچ» و «بی‌معنی» نیست که نتواند ارزش‌های موردپسند شاعر را قبول نکند بلکه آن‌چه باعث تباهی است، وجود جریاناتی است که این تباهی را باعث شده‌اند. اگر فروغ با «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به ذات جهان بی‌اعتماد شده و آن را به چالش می‌کشد، شاملو با «قطعنامه» به جهانی می‌اندیشد که باید ساخته شود و می‌تواند ساخته شود. به این ترتیب، شاملو «نفی وضع موجود» را هدف خود قرار می‌دهد نه «نفی اصل جهان». اگر شاملو به «سیاهی» حمله می‌برد و «عدالت» و «آزادی» (آن هم با نگاهی ایدئولوژیک را) آرمان خود می‌سازد که باید بر جهان حاکم باشد به این جهت است که برای او «وضع موجود» مطرح است نه اصل جهان. همانگونه که پیش از این گفته شد این «وضع موجود» هم در نگاه ایدئولوژیک، معطوف به سیاست است. شاملو کمتر به اندیشه، فلسفه، سرنوشت و مباحثی از این قبیل توجه می‌کند و آن چنان

به آرمان‌های سیاسی می‌پردازد که دیگر موضوعات تحت‌الشعاع این نگاه او می‌شوند.

شعر ایدئولوژیک در برخورد با جهان، با «جهان درونی انسان» نیز سر و کار ندارد. چنین شعری بیشتر به «جهان بیرون از انسان» می‌پردازد. شاعر ایدئولوژیک، اگر هم به انسان می‌پردازد در قالب جهان بیرون از اوست. و صد البته جهان بیرون از او هم به «جهان سیاسی» خلاصه می‌شود. شعرهایی چون «قصیده برای انسان ماه بهمن»، «تا شکوفه‌ی سرخ یک پیراهن»، «مرگ نازلی»، «ساعت اعدام»، «شعری که زندگی ست» و در شعرهای آخر حیاتش شعرهای «نوروز در زمستان»، «می دانستند دندان برای ... و ... همگی دلالت بر همین موضوع دارند. این که شاملو بر مفاهیم ارزشی چون «عدالت» و «آزادی» تکیه دارد، جز این نمی‌تواند باشد که او چندان به «جهان درونی انسان» کاری ندارد، برای او «جهان بیرون از انسان» مهم است. این به آن معنا نیست که برای شاملوی ایدئولوژیک، انسان بی اهمیت است، بلکه به آن معناست که شاملو انسان در درون جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد نه انسان به‌ماهو انسان را.

در شعر ایدئولوژیک، انسان، دو گونه است و هر گونه از آن، جایگاه خاص خود را دارد. گونه‌ای از انسان - که بخش عظیمی از جامعه را دربر می‌گیرد - ساخته شده‌ی جامعه است و جامعه سازنده‌ی اوست. اما در ایدئولوژی، قهرمان و اسطوره‌ها سازنده‌ی جامعه هستند و این گروه - که البته بسیار اندک اند - گونه‌ی دوم انسان‌ها هستند. شاملو شعرهای زیادی در این زمینه دارد. گروه اول با جامعه، مشکل ندارد و بیشتر به آن چه هست عادت دارند و عادت می‌کنند اما گروه دوم سازنده هستند: «خاک را بدرودی کردم و شهر را / چرا که او، نه در زمین و شهر و نه در دیاران بود / ... نه از خیل آدمیان نه از خیل فرشتگان بود / که اینان همیشه دوزخ‌اند / و آن یکان / ... در کاری بی اراده / ...»

در شعر شاملو انسان‌های گروه اول به زندگی، جامعه و حتی خود عادت می‌کنند و گروه دیگر که از پی ساختن آمده‌اند «یارانی» می‌شوند که قدرت سازندگی داشته و از جنس دیگرند: «و یاران یکایک از پا درآمدند / چرا که انسان / ای دریغ، که به درد قرون‌اش خور کرده بود / و نام ایشان از خاطره هارفت / شاید مگر به گوشه‌ی دفتر [پاره‌ئی بر این عقیده اند] / چرا که انسان، ای دریغ / به درد قرون‌اش خور کرده بود» و شاید معروف‌ترین شعر شاملو در این باره همان شعر «کیفر» است با این آغاز که: «در این جا چار زندان است ...» که زندانیان همه یک جورند و با انگیزه‌هایی معمولی و رایج که در زندگی انسان جاری است، در زندان هستند. فقط یک تن است که می‌تواند از «تراز خاک سرد پست» بگذرد. از نظر شاعر ایدئولوژیک این شخص مظهر همه‌ی دردهای جامعه است و با مردم کوچه و بازار از آن جهت تفاوت دارد که او دردها را می‌بیند و مردم عادی نمی‌بینند. به همین دلیل است که شاعر (که خود را از گروه سازندگان جامعه می‌بیند) به دنبال آن است تا مردم را همراه خود کند و آن‌جا که مردم او را باور نمی‌کنند درد سراسر وجودش را می‌گیرد و حاضر می‌شود تمام هستی خود را ایثار کند تا مردم عادت کرده به درد قرون که در پی لقمه نانی هستند و بس او را باور کنند و به راه شاعر، ارزش‌ها و آرمان‌های او ایمان بیاورند. شعر «با چشم‌ها» اشاره‌ای مستقیم به همین مسئله دارد:

... «فریاد برکشیدم! / اینک / چراغ معجزه / مردم! / تشخیص نیم شب را از فجر / در چشم‌های کوردلی تان / سویی به جای اگر / مانده ست آن قدر / تا / از / کیسه تان نرفته تماشا کنید خوب / در آسمان شب / پرواز آفتاب را! / ... / ای کاش می‌توانستم / خونِ رگان خود را / من / قطره / قطره / بگیرم / تا باورم کنند. / ای کاش می‌توانستم - / یک لحظه می‌توانستم ای کاش - / بر شانه‌های خود بنشانم / این خلتی بی‌شمار را / گرد حباب / خاک بگردانم / تا با دو چشم خویش ببیند که خورشیدشان کجاست / و باورم

کنند. / ای کاش / می توانستم .»

به این ترتیب انسان شعر ایدئولوژیک در ارتباط با جهان است که معنا می‌یابد. شاعر چنین شعری به «بحران» و «مسأله»ی درونی انسان توجه نمی‌کند و یا بسیار اندک به آن می‌پردازد. در ادامه‌ی این بحث، موضوع دیگری نیز پیش کشیده خواهد شد. وقتی شعر ایدئولوژیک، انسان را به دو گروه تقسیم می‌کند و یکی را ساخته شده‌ی جامعه و خورده به دردها و مسائل جامعه می‌داند و یکی را سازنده‌ی جامعه، طبیعی است آن انسانی که مورد توجه شاعر قرار می‌گیرد انسان سازنده است. در ایدئولوژی، انسانی که سازنده‌ی ارزش‌های ایده‌آل و آرمانی است و می‌تواند سازنده‌ی جامعه‌ی آرمانی باشد و در این راه مبارزه کرده و خود را فدا می‌کند جایگاه ویژه‌ای دارد. برای همین است که بخش عظیمی از شعر شاملو به تقدیس چنین انسانی می‌پردازد. در نمونه‌ای از شعر شاملو آوریم که این انسان، نه از جنس آدم است و نه فرشته ولی اوست که معنا بخش است:

«ای شعرهای من، سروده و ناسروده! / سلطنت شمارا تردیدی نیست / اگر او به تنهایی / خواننده‌ی شما باشد» در شعر ایدئولوژیک چنین «انسان آرمانی» است که به زندگی و حتی شعر شاعر هویت و معنا می‌دهد. توجه به چنین انسانی، در شعرهای شاملو بسیار است و به کارگرفتن عباراتی چون «شیر آهنگوه مرد» به همین دلیل به شعر شاملو راه می‌یابد. این گونه انسانی در شعر شاملو، مصداق عینی و موردی هم دارد: کیوان، و ارطان و ده‌ها نفر دیگر که همگی از جنس همان انسان‌های سازنده‌اند:

«نازلی سخن نگفت / نازلی ستاره بود / یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت ... / نازلی سخن نگفت / نازلی بنفشه بود / گل داد و / مژده داد: «زمستان شکست!» / و / رفت .

ظهور چنین انسانی، شعر و شاعر ایدئولوژیک را در مسیر خودهمچنان پیش می‌برد. «انسان سازنده» در قالب کلی تری قرار می‌گیرد و آن «آرمان»هایی است که ایدئولوژی‌ها بر آن تکیه دارند. اگر شعر شاعرانی که با ذات جهان درگیر می‌شوند، به آرمان و آرمان‌گرایی بی‌توجه است، شعر شاعران ایدئولوژیک مملو از آرمان‌هایی است که جهان را ایده‌آل و مطلوب می‌کنند و اگر مانعی هست باید به نابودی آن اندیشید. در همین حال باید دقت داشت که چون ایدئولوژی ذاتاً معطوف به سیاست است، ارزش‌ها و آرمان‌های ایدئولوژیک شاعرانی چون شاملو هم ماهیت سیاسی می‌گیرند. اما این آرمان‌ها را همان انسان‌ها می‌سازند و در جهان جاری می‌کنند.

«شب / با گلوی خونین خوانده است / دیرگاه . / دریا / نشسته سرد. / یک شاخه / در سیاهی ی جنگل / به سوی نور / فریاد می‌کشد.» و آن جا که: «زنان و مردان سوزان / هنوز / دردناک‌ترین ترانه‌هاشان را / خوانده‌اند / سکوت سرشار است / سکوت بی‌تاب / از انتظار / چه سرشار است!»  
و این‌ها هستند که حتی ابدیت را می‌سازند:

«چراغی در دست، چراغی در دل، زنگار روح را صیقل می‌زنم / آینه‌ی برابر آینه‌ات می‌گذارم / تا از تو / ابدیتی بسازم»

«انسان» و «آرمان» که در شعر شاملو و در حیطه‌ی وسیع‌تر در شعر ایدئولوژیک مطرح می‌شوند رو به «مطلق» دارند. اصولاً ایدئولوژی «مطلق‌انگار» است، حال چه شعر ایدئولوژیک باشد چه سینمای ایدئولوژیک و ... به همین دلیل است که در شعرهایی این گونه هم «انسان»، مطلوب می‌شود و هم «آرمان»، مطلق.

شما که عشق‌تان زنده‌گی ست / شما که خشم‌تان مرگ است / شما که تابانده‌اید در یأس آسمان‌ها / امید



ستارگان را / شما که به وجود آورده اید سالیان را / قرون را / و مردانی زاده اید که نوشته اند بر چوبه ی دارها / یادگارها / و تاریخ بزرگ آینده را با امید / در بطن کوچک خود پرورده اید / و شما که پرورده اید فتح را / در زهدان شکست / ... / شما که روح زنده گئی هستید / و زنده گئی بی شما اجاقی ست خاموش / ... / و یا «بگذار خون من بریزد و خلاء میان انسان ها را پر کند / بگذار خون ما بریزد / و آفتاب ها را به انسان های خواب آلوده / پیوند دهد... / استادان خشم من ای استادان دردکشیده خشم ! / من از برج تاریک اشعار شبانه بیرون می آیم / و در کوچه های پرنفس قیام / فریاد می زنم...» به این ترتیب ، شاعر ایدئولوژیک با آرمان های مطلقى چون امید در تاریخ بزرگ آینده ، پروراندن فتح در زهدان شکست ، روح زنده گئی در اجاق خاموش و... شعر خود را می سراید و رو به «انسان» های مطلقى که «شیر آهنکوه مرد» بوده ، امید ستارگان را در یأس آسمان ها تابانده اند و... دارد. این نگاه تا آن جا پیش می رود که شعر نیز خود تبدیل به «ابزار» آرمان ها و انسان های اسطوره می شود. «شعر / راهی است / نجات است و آزادی. / تردیدی نیست / که سرانجام / به یقین می گراید / و گلوله یی / که به انجام کار / شلیک می شود...» اگر در جهان مدرن ، شعر برای شعر است و نباید رسالتی بر آن قائل بود اما شعر ایدئولوژیک ، متعهد است ، صاحب رسالت است و باهدف آرمان های بزرگ سروده شده و خالق اسطوره و ایرمرد می شود. به این شعر توجه کنید :

«امروز / شعر / حربه ی خلق است / زیرا که شاعران / خود شاخه یی ز جنگل خلق اند / نه یاسمین و سنبل گل خانه ی فلان. / بیگانه نیست / شاعر امروز / با دردهای مشترک خلق : / او بالبان مردم / لبخند می زند ، / درد و امید مردم را / با استخوان خویش / پیوند می زند / ... / کیوان / سرود زنده گئی اش را / در خون

سروده است / وارطان / غریب زنده گی اش را / در قالب سکوت / اما، اگر چه قافیه ی زنده گی / در آن / چیزی به غیر ضربه ی کش دار مرگ نیست / در هر دو شعر / معنی ی هر مرگ / زنده گی ست !  
و این نگاه به شعر، واضح ترین بیانیه ای است که در آن شعر خود را متعهد به «خلق» و «درد و امید مردم» دانسته و «در خون سروده» شده و توسط مبارزان ایدئولوژیک، چون کیوان و وارطان نمایان می شود. این شعر، جز ایدئولوژی، رسالت، تعهد و نظایر این ها به چیز دیگری نمی اندیشد. و از همین جا است که شعرهای تقدیمی شاملو به کسانی که صاحب ایدئولوژی بوده و در راه ایدئولوژی مبارزه کرده اند، بسیار است.

نکته ی پایانی و در همان حال نکته ی مهم در بحث ایدئولوژی، «عصری» بودن ایدئولوژی و به تبع آن شعر یا موضوعات دیگر ایدئولوژیک است یک ایدئولوژی به یک دوره و عصر خاص، اختصاص دارد و با به سر رسیدن این دوره و عصر، ایدئولوژی متناسب با آن نیز رو به فراموشی (اگر نگویم نابودی) می گذارد. شعر ایدئولوژیک، شعری است مخصوص یک دوره و مقطع زمانی ویژه که نمی تواند در تاریخ تداوم چندانی داشته باشد. این شعر زمانی مخاطب دارد که شرایط سیاسی خاصی، آن را طلب کند. شعر شاملو به عنوان شعری ایدئولوژیک که آرمان هایی چون آزادی و عدالت را در خود دارد و انسان های برتر و به عبارتی ابر مردان آن، مبارزان هستند در شرایطی صاحب مخاطب است که از این آرمان ها خبری در جامعه نباشد و انسان های مبارز برای این آرمان ها فداکاری کنند.

بنابراین در صورت فقدان چنین شرایطی شاعر و شعر ایدئولوژیک رنگ می بازند. درست به همین دلیل است که در جوامع توسعه یافته ی سیاسی، از آن جا که این آرمان ها در ساختار سیاسی جامعه وجود دارند و زمینه ای برای ظهور مبارزه و انسان های مبارز وجود ندارد، شعر ایدئولوژیک جایی برای خود پیدا نمی کند. ده ها سال است که این کشورها شاهد شعر و شاعر ایدئولوژیک نیستند و اگر هم پیدا شوند در قالب شخصیتی چون «دن کیشوت» نمایان می شوند. البته این سخن به آن معنا نیست که در جوامع توسعه یافته ی سیاسی، بحث آزادی و عدالت فراموش شده است. در این جوامع حتی اگر شاعرانی چون «هیوز» به آزادی می پردازند آن را غیر ایدئولوژیک دیده و در شعر آن ها از مطلق انگاری خبری نیست. در شعر این جوامع اگر «آزادی» مطرح می شود، این آزادی همراه با شیرآهنکوه مردان و به عبارتی ابر مردانی نیست که شب های مطلق و تیره را دریده باشند. گرچه باید گفت در چنین جوامعی، مفاهیمی چون «آزادی» و «عدالت» بیشتر موضوعاتی علمی می شوند که ماهیت و چگونگی استقرارشان مورد بحث قرار می گیرد نه موضوعاتی ایدئولوژیک.

به این ترتیب می توان گفت شعر و شاعر ایدئولوژیک، ماندگاری تاریخی ندارند و ماندگاری آن ها به شرایط سیاسی جامعه بستگی دارد. در حالی که شعرهای ماندگار بیش از آن که به آرمان یا انسان ایدئولوژیک توجه کنند، به دغدغه های پایدار بشری که فارغ از زمان و مکان مطرح هستند می پردازند، دغدغه هایی چون چرایی زندگی، عشق، مرگ، ذات جهان، پوچی، معنا و... همان گونه که پیش از این گفته شد، شعر شاملو خالی از این دغدغه ها نیست و در همین عرصه نیز شعرهای شایان توجهی دارد، اما این شعرها در لابه لای شعرهای ایدئولوژیک شاملو یا اصلاً به چشم نمی آیند و یا بسیار کم رنگ هستند. شاملو - خصوصاً در دهه ی آخر زندگی خود - از شعرهای ایدئولوژیک خود می کاهد و به شعرهایی که بیشتر «اندیشه» هستند توجه می کند، اما این شعرها هیچ گاه آن قدر بزرگ نیستند که جای شعرهای ایدئولوژیک شاملو را پر کنند و باز هم نباید فراموش کرد که در واپسین شعرهای شاملو ایدئولوژی نقش پررنگی دارد که پیش از این مثال هایی از آن را آوردیم.